

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال سوم، شماره ۱۱، بهار ۱۳۹۰

صفحات: ۱-۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۹؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۱/۲۷

نقش مدرسه در بازتولید نظام سیاسی ایران

دکتر صمد کلانتری* / شعیب بهمن**

چکیده

مدارس از نقش مهم و تاثیرگذاری در فرآیند جامعه‌پذیری سیاسی و انتقال ارزش‌های مورد حمایت نظام سیاسی به نسل‌های آینده برخوردار می‌باشند. این کارکرد صحیح مدرسه می‌تواند به بازتولید نظام سیاسی و درونی کردن ارزش‌ها، هنجارها، اصول و اهداف آن منجر شود. همچنین مدارس، نقش مهمی در نحوه مشارکت مردم، افزایش مشروعیت نظام سیاسی و حفظ شاکله‌های هویت فردی و جمعی افراد حاضر در یک جامعه ایفا می‌کنند و «سرمایه‌های اجتماعی» را به‌منظور پشتیبانی از نظام سیاسی هدایت می‌کنند. از این رو در مقاله حاضر به نقش مدرسه در بازتولید نظام سیاسی ایران پرداخته خواهد شد.

کلید واژه‌ها

مدرسه، نظام آموزشی، جامعه‌پذیری، فرهنگ سیاسی، بازتولید نظام سیاسی.

s.kalantaryltr.ui.ac.ir

shuairbahman@gmail.com

* عضو هیات علمی و استاد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

مقدمه

سطح آگاهی و جهت‌گیری افراد نسبت به محیط پیرامون، معمولاً در دوران نوجوانی و جوانی در دو نهاد «خانواده» و «مدرسه» تکوین می‌یابد. علاوه بر این، دو نهاد خانواده و مدرسه از نقش بی‌بدیلی در جریان جامعه‌پذیری سیاسی و جهت‌گیری افراد نسبت به نظام سیاسی نیز برخوردار می‌باشند. بر این اساس نهاد خانواده به عنوان نخستین دستگاهی که مراحل اجتماعی شدن را در انسان به وجود می‌آورد و نهاد مدرسه به مثابه نخستین محیطی که فرد، خود را در اجتماع می‌یابد، نقش موثری در جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی شهروندان ایفا می‌کنند. در این بین نقش مدارس به حدی بارز است که نظام‌های سیاسی برای بازتولید خود به ترویج دانش مرتبط با قدرت می‌پردازند.

از این رو اگر در «جامعه ساده» کارکردهای آموزش و پرورش عمدتاً از طریق خانواده با مشارکت فرد در فعالیت‌های گوناگون گروه اجتماعی صورت می‌گرفت و نهاد جداگانه‌ای برای آموزش وجود نداشت، در «جامعه پیچیده»، با گسترش شهرنشینی، توسعه صنعتی و دگرگونی‌های مختلف، اقتدار و نفوذ خانواده‌ها برای ایفای وظایف پیچیده‌ی آموزش و پرورش از بین رفت و وجود نهاد خاصی به نام نظام آموزش رسمی یا مدرسه ضرورت یافت. علاوه بر این، کارکرد نظام آموزشی نیز در گذر زمان و با گسترش ارتباطات و رسانه‌ها تغییر پیدا کرد. به نحوی که اگر در دوران سنتی، وظیفه‌ی آموزش و پرورش، انتقال گذشته به آینده و هدف آن تربیت نوجوانان و جوانان برای حفظ میراث گذشتگان بود، در عصر حاضر آموزش و پرورش می‌خواهد که قدرت انطباق انسان با تغییرات مداوم محیط را تقویت کند و جامعه را برای تغییرات آینده آماده سازد.

به همین سبب با توجه به ربط وثیقی که میان دانش و قدرت وجود دارد، مدارس از نقش مهم و تاثیرگذاری در فرآیند جامعه‌پذیری سیاسی و انتقال ارزش‌های مورد حمایت نظام سیاسی به نسل‌های آینده برخوردار می‌باشند. به گونه‌ای که کارکرد صحیح آنها می‌تواند به بازتولید نظام سیاسی و درونی کردن ارزش‌ها، هنجارها، اصول و اهداف آن منجر شود. در این چارچوب چنانچه مدرسه به عنوان مهمترین نهاد نظام آموزشی، توان بازتولید نظام سیاسی و ارزش‌ها و هنجارهای متناسب با آن را از دست بدهد، حکومت را با بحران‌های «مشروعیت»،

«مشارکت» و «هویت» مواجه خواهد کرد. بی‌شک جامعه ایران و نظام جمهوری اسلامی نیز از چنین امری مستثنی نیستند، از این رو بحث حاضر در صدد پاسخ گویی به این سوال اساسی است که مدرسه از چه جایگاهی در بازتولید نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران برخوردار است؟ بر این اساس فرضیه بحث حاضر چنین تبیین شده است: به رغم آن که مدرسه از طریق تأثیری که در فرآیند جامعه‌پذیری و انتقال ارزش‌ها، اصول و اهداف حاکم بر نظام سیاسی بر مردم دارد و نقش بی‌بدیلی در بازتولید نظام سیاسی ایفا می‌نماید، با این حال در بازتولید نظام جمهوری اسلامی ایران از جایگاه چندان مناسبی برخوردار نیست و نتوانسته کارکرد اصلی خود یعنی بازتولید نظام سیاسی را انجام دهد.

بر این مبنا بحث حاضر، در وهله نخست به بررسی نقش مدرسه در روند جامعه‌پذیری مردم می‌پردازد و از این طریق، فرآیند بازتولید نظام سیاسی در مدرسه مرور خواهد شد. در ادامه نیز به ارزیابی نظام آموزشی ایران و نقش آن در بازتولید نظام جمهوری اسلامی پرداخته خواهد شد. همچنین بحث آسیب‌شناسی مدرسه و بازتولید نظام سیاسی در ایران نیز مد نظر قرار خواهد گرفت.

گفتار اول: مدرسه، جامعه‌پذیری و بازتولید نظام سیاسی

تربیت افراد سازگار با ارزش‌ها و اهداف نظام سیاسی، امری رایج می‌باشد. از این رو تمام نظام‌های سیاسی برای بقاء و پایداری خود نیازمند ترویج دانشی هستند که آنها را بازتولید کند و هر نظامی که از عهده این امر بر نیاید، در نهایت با مشکلات خاصی مواجه می‌گردد. بر این اساس مدارس باید دانشی را بیاموزند که در بازتولید نظام سیاسی کارآیی لازم را داشته باشد و بتواند پاسخگوی نیازهای اخلاقی، روانی، معنوی، اقتصادی و سیاسی جامعه باشد. به عنوان نمونه در کشورهای غربی که نظام‌های سیاسی بر پایه اصول «لیبرالیستی» استوار است، بالطبع امر آموزش نیز در خدمت پیشبرد اهداف و ترویج گفتمان سرمایه‌داری قرار گرفته است. از این رو زندگی و کردارهای سیاسی در هر جامعه‌ای در چارچوب گفتمان سیاسی مسلط تعیین می‌شود. هر گفتمانی شکل خاصی از کردارهای سیاسی را ممکن می‌سازد و برخی از امکانات زندگی سیاسی را محقق و برخی دیگر را حذف می‌نماید. بنابراین ساختار سیاسی،

حوزه‌ای است که در پرتو گفتمان شکل می‌گیرد و سپس خود با تغییر گفتمان‌ها، ساختارها را دگرگون می‌سازد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۶۳). به همین سبب در یک ساختار پویا و دارای اهداف مشخص، همواره میان دو مقوله «داده‌ها» و «ستاده‌ها» تناسب برقرار است و این امر یکی از معیارهای اصلی تعادل و پویایی نظام‌ها محسوب می‌شود. رابطه نظام سیاسی و نظام آموزشی نیز به همین شکل است و هر چه از طریق نظام آموزشی به عنوان «داده» وارد نظام سیاسی شود، در نهایت به مثابه «برون‌داد» به جامعه و سپس نظام آموزشی، «بازخورد» می‌شود. در واقع آنچه به عنوان دانش از سوی نظام آموزشی ترویج می‌شود، در نهایت به نظام سیاسی باز می‌گردد و یک رابطه‌ی متقابل و دوسویه میان آن دو نظام برقرار است. به همین سبب اگر «دانش مرتبط با قدرت» تولید شده باشد، به بازتولید قدرت می‌انجامد و در غیر این صورت، نهادهای متولی حکومت را در اعمال قدرت، با ضعف‌ها و ناکارآمدی‌های عدیده ای مواجه می‌سازد.^۱ از این رو نظام‌های سیاسی همواره در صدد تولید دانشی هستند که به بازتولید قدرت آنها منجر شود. زیرا اهداف نظام سیاسی زمانی محقق خواهد شد که زیربنای آن توسط نظام آموزشی ایجاد شده باشد.

در این چارچوب نظام آموزشی علاوه بر اینکه به عنوان پیش‌شرط تکوین نظام سیاسی عمل می‌کند، بلکه عنصر تعیین کننده‌ی در اجرا و تداوم آن نیز به حساب می‌آید. زیرا برای تکوین و تداوم نظام سیاسی، نباید میان طرز تلقی‌ها و ارزش‌های ملت و اعمال و رفتارهای دولت، فاصله وجود داشته باشد. به نحوی که عدم زمینه‌سازی نظام سیاسی برای بقاء، موجب بروز بی‌ثباتی می‌شود و پیدایش یک بحران کوچک می‌تواند نظام را با مشکلات عدیده ای مواجه سازد. از این رو نظام آموزشی می‌تواند با ساماندهی صحیح، بحران‌ها را به مشارکت سیاسی و نقش حمایت‌گرانه‌ی جامعه از نظام سیاسی تغییر دهد. این امر معمولاً از طریق رواج دانش

۱- درباره روابط دو سویه میان قدرت و دانش، نظرهای گوناگونی ابراز شده است که در میان آنها، دیدگاه «میشل فوکو» از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. زیرا وی اساس قدرت را در شکل دادن به گفتمان‌های خاصی می‌داند که از طریق دانش تولید می‌شوند و بازتولید قدرت مسلط را هدف نهایی خود قرار می‌دهند. از این رو می‌توان یکی از مهم‌ترین کار ویژه‌های دولت مدرن را بازتولید دانشی دانست که به گفتمان قدرت مدار، اعتبار ببخشد و از این طریق مشروعیت نظام مند خود را بازتولید نماید.

خاصی که توسط نظام آموزشی تبیین می‌شود، به گفتمانی مسلط در جامعه مبدل می‌گردد و با شکل دادن به فرهنگ سیاسی مردم، مشروعیت نظام سیاسی را افزایش می‌دهد.

الف) جامعه‌پذیری و بازتولید نظام سیاسی

با توجه به این نکته که بازتولید نظام سیاسی، ربط وثیقی با فرهنگ سیاسی مردم یک جامعه دارد، مساله فرهنگ سیاسی و چگونگی انتقال آن به نسل‌های آینده از مهمترین مباحث مربوط به بازتولید نظام سیاسی از طریق نظام آموزشی می‌باشد. به نحوی که اگر فرهنگ سیاسی مردم همسو با نظام سیاسی باشد، آن نظام قادر به ادامه حیات خواهد بود و در غیر این صورت با بحران‌هایی نظیر «بحران مشروعیت»، «بحران مشارکت» و «بحران هویت» مواجه خواهد شد. بنابراین در حالی که ممکن است یک فرهنگ سیاسی، حضور و مشارکت همه بخش‌های جامعه را تایید نکند و به عنوان نمونه از مشارکت زنان جلوگیری کند، احتمال آنکه یک فرهنگ سیاسی دیگر بر حضور فعال و مشارکت آگاهانه شهروندان تاکید ورزد نیز وجود دارد. به همین سبب انتقال فرهنگ سیاسی که عمدتاً در ناخودآگاه ذهن انسان جای می‌گیرد، از نسلی به نسل دیگر، امری مهم تلقی می‌شود. به خصوص که فرهنگ سیاسی به طور پیچیده و با ابزار روانی و آموزشی به فرد منتقل می‌شود و نظام کنش - واکنش او را نسبت به پدیده‌های سیاسی شکل می‌دهد.

به‌طور کلی نحوه‌ی ارزیابی و داوری مردم نسبت به نهادها و فعالیت‌های سیاسی را «فرهنگ سیاسی» می‌نامند. در واقع فرهنگ سیاسی قواعد بنیادین را برای به اجرا در آوردن سیاست وضع می‌کند و تصورات و اعتقادات مشترکی را که بنیاد های اصلی زندگی سیاسی یک کشور هستند، معین می‌کند (پای، ۱۳۸۳: ۱۰۰۲). از این رو می‌توان باورها، ارزش‌ها و آرمان‌های مربوط به چگونگی کارکرد یک نظام دولتی را فرهنگ سیاسی تلقی نمود. به نحوی که می‌توان میان روش‌های سیاسی رایج در یک جامعه نظیر چگونگی انتخاب رهبران سیاسی، رفتار و شیوه تصمیم‌گیری رهبران، قلمرو اقدام دولتی و مشروعیت مداخله دولت در حوزه‌های فعالیت اجتماعی و اقتصادی با فرهنگ سیاسی، رابطه‌ای مستقیم برقرار کرد.

بنابراین فرهنگ سیاسی نشان‌دهنده‌ی سطح آگاهی و ادراک طبقات مختلف گروه‌های اجتماعی و افراد از قدرت و سیاست است. چنانکه فرهنگ سیاسی در شکل‌گیری و عملکرد نهادهای سیاسی موثر است. به‌عنوان نمونه، تفاوت‌های نهادهای سیاسی در کشورها تنها ناشی از نظام اقتصادی نیست، بلکه سنت‌های تاریخی، ایدئولوژی و هدف‌های سیاسی نیروهای حاکم و دیگر عناصر فرهنگی نیز در تعیین آنها دخالت داشته‌اند. از این رو فرهنگ سیاسی در میزان فعال بودن افراد از نظر سیاسی نیز تاثیرگذار می‌باشد (بشیریه، ۱۳۷۶: ۲۵۶).

در این بین علی‌رغم آنکه مفهوم فرهنگ سیاسی با تعاریف گوناگونی مواجه است، با این حال فهم آن آسان و ساده می‌باشد. به عنوان نمونه «ثبات» در حالتی حاصل می‌شود که اعضای جامعه بر سر ارزش‌هایی که موجب ثبات می‌شوند، اشتراک‌نظر پیدا کنند. این اشتراک نظر را می‌توان به مثابه فرهنگ سیاسی تلقی نمود و از طریق نهادهای آموزشی به ترویج آن پرداخت. در واقع نظام آموزشی باید به گونه‌ای عمل کند که هیچ‌گاه بخشی از جامعه، احساس نکند که قواعد و عملکرد دولت، فاقد اقتدار اخلاقی است و یا اینکه بخواهد آنها را به چالش بکشانند.

یکی از مهمترین کارویژه‌های نظام‌های سیاسی، بازتولید فرهنگ سیاسی و هدایت سمت و سوی جامعه‌پذیری شهروندان است. به همین سبب علی‌رغم آنکه عوامل متعدد فرهنگی، ارزشی و هنجاری در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی یک جامعه وجود دارد، با این حال نمی‌توان از نقش جامعه‌پذیری سیاسی و نحوه عملی شدن آن غافل ماند. از این رو جامعه‌پذیری و نمادهای مولد آن، نقش مهمی نخست در تولید فرهنگ سیاسی و سپس در بازتولید نظام سیاسی ایفا می‌نمایند. چرا که در انتقال فرهنگ سیاسی، انگاره‌ها و ایستارهای شهروندان نسبت به اقتدار مسئولیت‌های حکومتی و الگوهای مرتبط با جامعه‌پذیری سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرند. بنابراین فرهنگ سیاسی از طریق جامعه‌پذیری از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد و در این راستا نهادهایی نظیر خانواده، مدرسه، نهادهای مذهبی، گروه‌های جوانان، احزاب سیاسی و... تاثیر زیادی بر شکل‌گیری فرهنگ سیاسی و انتقال آن از نسلی به نسل دیگر می‌گذارند. به همین سبب یکی از مهمترین مسائلی که در روند بازتولید فرهنگ سیاسی و بالتبع نظام سیاسی باید مورد توجه قرار گیرد، فرآیند جامعه‌پذیری افراد است.

به طور کلی جامعه‌پذیری فرآیندی محسوب می‌شود که طی آن افراد به پذیرش و درونی کردن ارزش‌ها، هنجارها، حرفه‌ها، توانایی‌ها، آداب و رسوم و فرهنگ جامعه‌ی خود می‌پردازند. در واقع جامعه‌پذیری به معنای روندی است که طی آن اعضای یک جامعه ارزش‌های گوناگون فیزیکی، فرهنگی، تکنولوژیک و زیبایی‌شناختی جامعه را در دوره طولانی و اغلب در سراسر زندگی، به تدریج درونی می‌کنند. از این رو می‌توان جامعه‌پذیری سیاسی را ترکیبی از مکانیسم‌ها، روندها و نهادهای گوناگون دانست که به وسیله آنها، اعضای جامعه به تدریج از روابط قدرت طبقه حاکم در جامعه خود آگاهی و شناخت می‌یابند و الگوهای حاکم را می‌پذیرند (عالم، ۱۳۷۵: ۱۱۸). در واقع جامعه‌پذیری سیاسی را می‌توان فرآیندی تعریف کرد که به وسیله آن افراد در جامعه معین با نظام سیاسی آشنا می‌شوند و تا اندازه قابل توجهی ادرکشان از سیاست و واکنش‌هایشان نسبت به پدیده‌های سیاسی تعیین می‌شود (صبوری، ۱۳۸۱: ۲۴۱).

در نتیجه جامعه‌پذیری سیاسی به عنوان فرآیندی که طی آن افراد علاوه بر آشنا شدن با نظام سیاسی از طریق کسب اطلاعات و تجربیات، به کسب آگاهی از وظایف، مسئولیت‌ها، حقوق و نقش‌های خود در جامعه نیز می‌پردازند، می‌تواند در بازتولید نظام سیاسی نقش مهمی ایفا نماید. در واقع نظام‌های سیاسی از این طریق می‌توانند جهت‌گیری‌های شناختی که به باورهای مردم از نظام سیاسی، مقررات، نقش‌ها، نهادها و... مرتبط می‌شود را مشخص نمایند (Varkey, ۲۰۰۳: ۲۴-۳۰).

در این بین علی‌رغم آنکه جامعه‌پذیری فرآیندی مادام‌العمر است، با این حال باید توجه داشت که این فرآیند در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی، نقش جدی‌تری در تکمیل شخصیت انسان دارد و با افزایش سن به تدریج از شدت آن کاسته می‌شود. در واقع جامعه‌پذیری از خانواده آغاز می‌شود، در مدرسه ادامه می‌یابد و به وسیله رسانه‌ها و مطبوعات استمرار پیدا می‌کند. در این فرآیند، نهادهایی مانند خانواده، مدرسه، مطبوعات و... بر رفتار اجتماعی افراد نظارت می‌کنند و شیوه‌های رفتار شایسته و ناشایسته را به آنها آموزش می‌دهند (L.B. Becker, ۱۹۷۵: ۱۲۶-۱۳۹). در این بین با توجه به سرعت تغییرات اجتماعی در جوامع جدید که قابل قیاس با جوامع قدیم نیست، مسأله‌ی جامعه‌پذیری و همسویی افراد با نظام سیاسی بیش از پیش اهمیت می‌یابد. زیرا در جامعه‌ای که سرعت تغییرات اجتماعی زیاد است،

تفاوت نسل جوان با نسل قبل فقط در دوره‌ی سنی نیست، بلکه آنها دو جامعه متفاوت را تجربه می‌کنند.

بر این اساس تحولات سریع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و علمی، زندگی جوانان و نوجوانان را دگرگون ساخته و مسائل جامعه‌شناختی نظیر «مناسبات نسلی» و «گسست نسلی» را بوجود آورده است. همین امر باعث شده که مساله انتقال ارزش‌ها و جامعه‌پذیری بیش از پیش اهمیت یابد. زیرا در صورتی که فرآیند جامعه‌پذیری به خوبی صورت نگیرد، باعث قضاوت و داوری‌های متفاوت با نسل قبل می‌شود و چالش‌های اساسی نظیر دوگانگی هویت، فرهنگ، ارزش‌ها، آداب و رسوم و... افزایش می‌یابند. در چنین شرایطی نظام‌های سیاسی آسیب‌پذیرتر می‌گردند و عدم انطباق با جامعه یا تمایل جامعه به اصول و ارزش‌های دیگران می‌تواند خطر آفرین تلقی گردد. به همین سبب ایجاد یک نظام فکری مستحکم و تاکید بر هویت عمومی منسجم اعضای جامعه و همدلی و همبستگی آنها، زمینه‌های اقتدار نظام سیاسی را فراهم خواهد نمود. در واقع توان فرآیندهای جامعه‌پذیری در انطباق با تحولات نوین می‌تواند به اشتراک دیدگاه نسل‌های مختلف بیانجامد. در نتیجه نحوه‌ی جامعه‌پذیری می‌تواند ایستارها و زیربناهای فکری نسل‌های متفاوت را همگون سازد و ارزش‌ها و اصول نسل‌های پیشین را به آیندگان انتقال دهد.

ب) مدرسه و جامعه‌پذیری

همانطور که پیشتر اشاره شد، نهادهای نظیر خانواده، مدرسه، گروه‌های همسالان، نهادهای مذهبی و رسانه‌های گروهی در جامعه‌پذیری، نقش اساسی ایفا می‌نمایند. در این بین مدرسه می‌تواند اثرگذاری عمیق‌تری داشته باشد و یا در میزان اثرگذاری عوامل دیگر، نقش مهمی بر عهده گیرد. در واقع در میان نهادهایی که وظیفه‌ی جامعه‌پذیری را برعهده دارند، «مدارس» از سرمایه‌های بی‌بدیلی برخوردارند. زیرا اکثر قریب به اتفاق انسان‌ها، وقت قابل توجهی از زندگی خود را در مدرسه می‌گذرانند و علاوه بر فراگیری علم و دانش، شخصیت خود را نیز در ابعاد روحی، عقلی و اجتماعی رشد می‌دهند و هویت و استقلال فرهنگی خود را باز می‌یابند.

بر این اساس ورود به مدرسه یکی از مهمترین دوره‌های زندگی هر فرد محسوب می‌شود و فرد با حضور در مدرسه، وارد دوره‌ی جدیدی از زندگی می‌شود که طی آن تا حد زیادی از خانه و خانواده خارج و محیط جدیدی را تجربه می‌کند. از این رو علی‌رغم آنکه خانواده مهمترین نهادی محسوب می‌شود که فرد در آن رشد می‌یابد، با این حال باید توجه داشت که خانواده نسبت به مدرسه، نقش محدودتری در جامعه‌پذیری فرد ایفا می‌نماید. در واقع مدرسه به عنوان محیطی بزرگتر و از نظر کارکردی حجیم‌تر، به مراتب کارکردی بیشتر از خانواده در جامعه‌پذیری افراد دارد؛ چرا که مدرسه به شکلی نظام‌مند، شخصیت و منش افراد را شکل می‌دهد و این ساماندهی می‌تواند تا آخرین مراحل تحصیل در نظام آموزش عالی نیز در خدمت نظام سیاسی عمل کند.

از این رو با ورود به مدرسه، به‌طور آهسته و تدریجی، تعلقات و ارتباطات فرد با خانواده و فامیل کاهش می‌یابد و پیوندهای او با گروه همسالان تقویت می‌شود. در واقع فرد به گروه‌های ثانویه تمایل پیدا می‌کند و در داخل گروه‌های هم‌کلاس و هم سن و سال قرار می‌گیرد. در این دوره مساله «گروه‌های مرجع» یا «الگوها» مطرح می‌شود که مدارس تا حد زیادی می‌توانند در جهت‌گیری افراد نسبت به آنها تاثیرگذار باشند. به ویژه آنکه گروه‌های مرجع به عنوان شاخص اصلی جهت‌گیری‌ها و تصمیم‌گیری‌های افراد نیز محسوب می‌شوند. به عنوان نمونه افراد برای حضور در انتخابات و ابراز رای به گروه‌های مرجعی رجوع می‌کنند که به آنها گرایش دارند. ممکن است این گروه مرجع، پدر خانواده، روحانی محل، حزب مشخص و یا چهره‌ای سرشناس باشد که گرایش فرد را به خود معطوف می‌سازد. در چنین شرایطی فرد برای ابراز رای خود به پیروی از گروه مرجع می‌پردازد و همان رای را می‌دهد که گروه مرجع او داده است. از این رو بحث گروه‌های مرجع و نقش مدارس در جهت‌دهی افراد نسبت به این گروه‌ها نیز از اهمیت زیادی برخوردار است.

بنابراین نحوه‌ی کارکرد مدارس می‌تواند سرنوشت جدیدی را برای جامعه و نظام سیاسی رقم بزند. زیرا نظام آموزش به شکل‌گیری رفتار و نگرش مطلوب برای زندگی اجتماعی یاری می‌رساند و افراد را برای انجام منس‌های مختلف آماده می‌سازد. علاوه بر این نظام آموزشی با درونی کردن ارزش‌ها و آشنا کردن دانش‌آموزان با اصول حاکم بر جامعه و نظام سیاسی، می‌تواند نقش قابل توجهی در افزایش علاقه و دلبستگی افراد به آنها داشته باشد (Blass, ۲۰۰۷: ۱). بر این اساس

اگر نظام آموزش نتواند ارزش‌ها و هنجارهای مورد قبول نظام سیاسی را به خوبی در افراد نهادینه سازد، لطمه بزرگی به نظام سیاسی وارد کرده است. به همین سبب درونی کردن ارزش‌ها و هنجارهای نظام سیاسی و اشاعه آنها در تک تک افراد از جمله مهمترین وظایف نظام آموزشی محسوب می‌شود که هر نوع اختلالی در انجام آن می‌تواند نتایج ناخوشایندی در پی داشته باشد. از ابتدای دهه‌ی هفتاد میلادی از قرن بیستم، دانشمندان علم سیاست به بررسی میدانی، جامعه‌پذیری سیاسی در ایالات متحده‌ی آمریکا پرداختند. آنها در تلاش برای طراحی مدلی نظری جهت مطالعه‌ی جامعه‌پذیری سیاسی کودکان و دانش‌آموزان بودند و آن را در چهار مرحله به شرح ذیل تبیین نمودند:

مرحله اول: مرحله‌ی «سیاسی شدن»^۱ است که در این مرحله طفل به رشد سیاسی یا کوشش در جهت شناخت عرصه‌ی سیاست نائل می‌آید.

مرحله دوم: مرحله‌ی «تشخیص و بازشناخت»^۲ می‌باشد؛ این مرحله زمانی آغاز می‌گردد که کودک در اصطحکاک با نظام سیاسی قرار گرفته و برخی از نمونه‌ها و یا اشکال سلطه سیاسی یا سلطه در معنای عام را در می‌یابد.

مرحله سوم: مرحله‌ی «مثالی»^۳ است که در این مرحله کودک گرایش به صدور احکام ارزشی در اسلوب‌های معینی می‌نماید و در پرتو اسلوب‌های مثالی فوق به سلب یا ایجاب به قضاوت در خصوص اشکال سلطه و سیاست در حال جریان (به شکل یک کل) می‌پردازد.

مرحله چهارم: مرحله‌ی «تحول به سمت نهادینه شدن»^۴ می‌باشد که در آن از مرحله ادراک برخی از اشکال مطروحه سیاسی فراتر رفته و در خصوص تمامی اجزای تشکیل دهنده نظام سیاسی به قضاوت ارزشی می‌نشیند (گیدنز، ۱۳۸۵: ۳۵۷).

بر این اساس هدف غایی نظام‌های آموزشی در سراسر دنیا، تعلیم افراد به منظور حضور در جامعه و انتقال هویت، فرهنگ، ارزش‌ها و اصول حاکم بر کشور است. به نحوی که نظام آموزش و پرورش در سراسر گیتی، گروه‌های دانش‌آموزی را در مدارس و کلاس‌های درس گردهم

۱. Politicalization Stage

۲. Diagnosis Stage

۳. Idealization Stage

۴. Institutionalization Stage

می‌آورد تا امیدها و انتظارات جامعه و افراد را برآورده سازد. در این بین علی‌رغم آنکه در ظاهر فراگیری علم و ترویج شاکله‌های آن از مهمترین اهداف مدارس به شمار می‌آیند، با این حال نباید از یاد برد که مدارس نقش مهمی در جامعه‌پذیری افراد ایفا می‌نمایند. از این رو افراد در مدارس علاوه بر فراگیری علم و دانش، به شناخت خود و دیگران نیز می‌پردازند. به همین سبب نحوه‌ی شکل‌گیری شخصیت و جامعه‌پذیری فرد در مدارس از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. به نحوی که جامعه‌پذیری می‌تواند افرادی تربیت کند که در راه رشد و کمال خود و توسعه و سازندگی جامعه قدم بردارند و یا بالعکس.

نتایج تحقیقات «بوردیو»^۱ و «پارسورون»^۲ در خصوص تأثیر و ارتباط نظام مدارس بر جامعه‌پذیری سیاسی و انتقال مکاتب سیاسی در فرانسه نشان داده است که به رغم آنکه نظام آموزشی فرانسه می‌کوشد خود را از چارچوب تمایزات طبقاتی به دور نگه دارد و تأییدکننده نوعی از طبقات، چه بورژوازی محافظه کار و یا کارگری نیست، اما معلمان و مدیران مدرسه به شکلی ناآگاهانه به تثبیت و استحکام نظام فرهنگی - سیاسی بورژوازی را یاری می‌رسانند. اگر چه کوشش آنها در پوشش بی‌طرفی صورت می‌پذیرد، اما به شکلی غیرمستقیم به بازتولید فرهنگ سیاسی بورژوازی می‌انجامد. این امر بیانگر آن است که گاه مکاتب سیاسی بیش از آنکه به صورت‌های مستقیم منتقل گردد، به شکل غیرمستقیم حرکت و جابجایی می‌یابد و آن از طریق ارائه توجیهات معین و یا احترام به معیارهای رفتار سیاسی است که در عین حال بر علیه مکتب سیاسی ضد خود می‌باشد. چنانکه «بوردیو» و «پارسورون» با مطالعه‌ی مدارس زبان در فرانسه دریافتند که این مدارس تنها به تعلیم زبان نپرداخته و آموزش آنها به شدت آمیخته با رفتارهای فرهنگی، سیاسی و مکتبی معینی در جهت مکتب بورژوازی عام موجود در فرانسه و در جهت مخالف با فرهنگ کارگری یا توده‌ای است. مسلماً چنین امری در آینده به تولید مبارزه‌ی نمادین در جامعه‌ی فرانسه و عدم ایجاد فعالیت ادغام فرهنگی و سیاسی به شکل برجسته می‌انجامد (شارع پور، ۱۳۸۵: ۱۳۷).

از این رو با توجه به نقشی که مدارس در جهت‌گیری‌های سیاسی افراد ایفا می‌کنند، پرورش سیاسی به عنوان یک کارکرد آشکار در نظام‌های آموزش و پرورش و به عنوان یک

۱. Bourdieu

۲. Passeron

فراگرد اجتماعی مشروع، بیش از پیش مورد توجه و تأکید قرار گرفته است. به نحوی که عملاً مسوولیت ایجاد آگاهی ملی و وفاق سیاسی به مدارس واگذار شده است (توسلی، ۱۳۸۶: ۸۵). به خصوص که موضوع آموزش و پرورش در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی معاصر با طیف وسیعی از موضوعات مانند قدرت، جنسیت، تمایلات جنسی، طبقه اجتماعی، قومیت، هویت، جنایت و انحراف، نمایندگی و مدل‌های دموکراسی، برابری و نابرابری، جنگ و صلح، وابستگی متقابل و جهانی شدن عجین شده است (Tormey, ۲۰۰۶: ۲۳).

بر این اساس مدرسه به‌عنوان نهادی رسمی، به مثابه ابزاری در دست نظام سیاسی برای جامعه‌پذیری و انتقال فرهنگ سیاسی محسوب می‌شود. زیرا فرد در مدرسه علاوه بر کسب اطلاعات و دانش، برای نقش‌های مختلف نیز در جامعه آماده می‌شود و با هنجارها و قواعد اجتماعی آشنا می‌گردد. در واقع فرد از یک سو شیوه صحیح زندگی اجتماعی را می‌آموزد و از سوی دیگر آماده‌ی شرکت فعالانه در زندگی سیاسی و پذیرش مسئولیت در جامعه می‌شود. از این رو محیط مدرسه، نخستین محیطی محسوب می‌شود که فرد، روندهای جامعه‌پذیری و به خصوص جامعه‌پذیری سیاسی را تجربه می‌کند و فرا می‌گیرد.

در نتیجه مدرسه می‌تواند به مثابه مرجعی انسان‌ساز برای نظام‌های سیاسی عمل کند و ارزش‌ها، اصول و اهداف نظام سیاسی را در جامعه بازتولید نماید. به خصوص که در حال حاضر ضرورت و نقش دوره‌های آموزش و پرورش در مدارس را فقط در توسعه مهارت‌ها، قابلیت‌های شناختی و آماده کردن کودکان برای ورود به مدارج تحصیلی بالاتر خلاصه نمی‌کنند، بلکه آن را عامل و اساس هرگونه تحول آغازین در عرصه رشد و توسعه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نیز می‌پندارند. در واقع در عصر حاضر مدارس از یک سو در تبدیل انسان‌ها به افرادی بالنده از لحاظ فرهنگی و اجتماعی فعال هستند و از سوی دیگر تأمین‌کننده‌ی دانش عمومی مورد نیاز نیروی انسانی در بخش‌های گوناگون اقتصادی و اجتماعی محسوب می‌شوند. ضمن آنکه مدارس نقش مهمی در تحکیم وحدت ملی و تقویت همبستگی اجتماعی از طریق اشاعه‌ی سنت‌ها، رسوم اجتماعی و ایدئولوژی‌ها ایفا می‌کنند و بدین ترتیب جامعه و نیازها و خواست‌های آن را با نظام سیاسی و اهداف آن منطبق می‌سازند.

ج) مدرسه و بازتولید نظام سیاسی

استقرار نظامی پویا و پرثمر در مدارس که توان بازتولید ارزش‌ها، اصول و اهداف نظام سیاسی را داشته باشد، یکی از مهمترین مولفه‌های دوام و پایداری حکومت‌ها محسوب می‌شود. به نحوی که عدم کارکرد صحیح مدارس می‌تواند مولد بحران‌های مختلفی نظیر «بحران هویت»، «بحران مشارکت» و «بحران مشروعیت» گردد. به همین سبب مدارس مهمترین نقطه برای جامعه‌پذیری صحیح و انتقال فرهنگ سیاسی از یک سو و مواجهه با بحران‌های مشارکت، مشروعیت و هویت محسوب می‌گردند.

در این بین مساله بحران هویت یکی از حادترین مسائل موجود در کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شود و بعضاً این بحران موجب رخنه‌ی عوامل بیگانه و سقوط رژیم‌های حاکم نیز شده است. به طور کلی بحران هویت هنگامی رخ می‌دهد که یک جامعه دریاورد آنچه را که تا کنون به طور درست و بی‌چون و چرا به عنوان تعاریف فیزیکی و روان‌شناسانه‌ی «خود جمعی» اش پذیرفته بود، تحت شرایط تاریخی جدید دیگر قابل پذیرش نیست. از این رو بحران هویت در اثر پیامدهای روان‌شناسانه‌ی تغییر اجتماعی سریع و احساسات دوگانه نسبت به بیگانگان ایجاد می‌شود (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۷۱-۱۷۰). در چنین شرایطی حکومت از بازتعریف هویت خود باز می‌ماند و نیروهای خارجی با تبلیغات گسترده به تبیین هویتی نوین برای ملتی که از هویت پیشین خود وامانده است، می‌پردازند.

به همین سبب اگر کارکرد نظام آموزشی، جهت انتقال میراث فرهنگی و اجتماعی شدن افراد با ارزش‌ها و هنجارهای جامعه، خانواده، فرد و مقتضیات زمان منطبق نباشد، موجب ایجاد تضاد و دوگانگی در فرد می‌شود و او را در هویت‌یابی دچار نابسامانی می‌کند. در واقع آموزش و پرورش همان قدر که می‌تواند پیوندگر باشد، به همان میزان نیز می‌تواند گسست‌گر باشد. در این راستا اگر آموزش و پرورش از نظام فکری بومی برخاسته باشد و از پیشرفت‌های جهانی نیز بهره‌مند شده باشد، نقش غیر قابل انکاری در تکوین همبستگی ملی و هویت ملی ایفا خواهد نمود. زیرا هر نظام اندیشه دارای مقاصد ویژه‌ای است که از یک سو بر مبانی کلی و فرهنگ عمومی یک جامعه استوار است و از سوی دیگر، ماهیت موضوع و مسائل فکر سیاسی در آن جامعه را تعیین می‌کند. در واقع به همین دلیل است که معرفت‌شناسی‌ها، جهان‌بینی‌ها و نظام

دانایی که مبنای روش اندیشه و زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهند، از سوی نظام سیاسی تبیین می‌شوند و در راستای بازتولید آن عمل می‌کنند.

از این رو در شرایطی که بحران هویت به طور خاصی با موضوع وحدت و انسجام ملی مرتبط است، عدم دستیابی به راه حلی قاطع جهت بر طرف نمودن آن در گذر زمان، به بحران مشروعیت منجر خواهد شد. به همین سبب مدرسه می‌تواند نقش مهمی در شکل‌گیری و تکوین هویت جوانان و نوجوانان ایفا نماید و جهت‌گیری هویتی افراد را با جهت‌گیری ارزشی و هنجاری نظام سیاسی همراه سازد. در واقع چنانچه مدارس بتوانند با آموزش صحیح به بازتولید نظام فرهنگی و ارزشی جامعه متناسب با خواست‌های نظام سیاسی بپردازند، ارزش‌ها و فرهنگ جامعه نیز به خوبی قادر به حمایت و پشتیبانی از نظام سیاسی خواهند بود. زیرا همواره ارزش‌ها و فرهنگ‌ها نقش پیشروتری نسبت به سایر ارکان جامعه دارند و ارزش‌ها و فرهنگ می‌توانند کارکرد نهادهای گوناگون را تغییر دهند و یا حتی نهادهای متناسب با اهداف خود را بوجود بیاورند. از این رو همواره نهادهای سیاسی و اجتماعی پیرو نظام ارزشی و فرهنگی بوده اند. مصداق عینی این مسئله را می‌توان در وقوع انقلاب اسلامی ایران مشاهده نمود. زیرا در این انقلاب، ارزش‌ها و آرمان‌های اسلامی ملت ایران در نهایت به تغییر نهادها و ساختارها منجر شد و حتی نهادها و ساختارهای متناسب با خود را نیز بوجود آورد.

در نتیجه یکی دیگر از عرصه‌هایی که آموزش صحیح می‌تواند نقش مهمی در ارتقا آن ایفا نماید، مقوله «مشارکت سیاسی» است. مشارکت سیاسی به عنوان مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و اعمالی که شهروندان به وسیله آن در جستجوی نفوذ یا حمایت از حکومت و سیاست خاصی هستند (Milbrath, ۱۹۷۷: ۲) و در صحنه‌های سیاسی حضور می‌یابند، معلول آموزش صحیح است. در واقع مشارکت سیاسی به مثابه درگیر شدن فرد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی از عدم درگیری تا داشتن مقام رسمی سیاسی، از سوی مردم، با موافقت آنها و بر اساس نظام ارزشی حاکم بر آنها انجام می‌شود (راش، ۱۳۷۷: ۱۲۳).

از این رو آنچه که به مشارکت مردم در امور اجتماعی و سیاسی معنا می‌دهد، اراده و خواست و باور آنها در انجام آن است و این امر زمانی تحقق می‌یابد که دو عنصر «آگاهی بر امر مشارکت» و «تضمین نحوه مشارکت» به عنوان امری جدی و مستمر مورد توجه جدی قرار گیرد. در این بین مقوله «آگاهی بر امر مشارکت» تا حد زیادی اکتسابی است و مدارس یکی از

مهمترین نهادهای انتقال این آگاهی محسوب می‌شوند. بر این اساس اگر نوجوانان از نحوه مشارکت و نیاز به آن اطمینان حاصل نمایند و بدانند که مشارکت آنها فرآیندی جدی است، به حتم از انجام آن مضایقه و کوتاهی نخواهند کرد. بنابراین بوجود آوردن انگیزه‌ی لازم برای باور عمومی جهت شرکت در مشارکت سیاسی، امری مهم محسوب می‌شود که می‌تواند از طریق مدارس و کتاب‌های درسی، آموزش داده شود.

در مورد مساله مشروعیت نیز همین امر مصداق دارد و آموزش صحیح در مدرسه تا حد زیادی می‌تواند طرز تلقی مردم نسبت به نظام سیاسی را شکل دهد. به طور کلی کشورهایی دچار بی‌ثباتی و ناآرامی می‌شوند که نظام سیاسی آنها از هیچ منشأ خاصی به مثابه نیروی مشروعیت بخش برخوردار نباشند. در این کشورها، گروه‌بندی‌های اجتماعی و سیاسی سنتی جامعه سست می‌شوند و کارکرد خود را از دست می‌دهند. به خصوص در حال حاضر با توجه به گسترش ارتباطات که باعث آگاهی گروه‌های گوناگون اجتماعی نظیر گروه‌های قبیله‌ای، منطقه‌ای، مذهبی، شغلی و... به مصالح خود در برابر دیگران می‌شود، چنانچه وفاداری اقشار گوناگون جامعه به مراجع اقتدار تضعیف شود، نوعی خلاء مشروعیت بوجود می‌آید که به رخنه‌ی عوامل خارجی می‌انجامد.

بنابراین در شرایطی که شهروندان یک نظام سیاسی مشروع، در یک وضعیت سخت و بحرانی می‌توانند تا حد بسیار زیادی از سطح بحران بکاهند و حتی مسیر آن را عوض نمایند، مردم در کشورهای فاقد مشروعیت، همانند یک نیروی سیاسی مخالف عمل می‌نمایند. به نحوی که بحران مزمن مشروعیت سیاسی و بی‌ثباتی‌های اجتماعی و سیاسی علاوه بر آنکه موجب ناآرامی‌های داخلی می‌شود، محیط کلی امنیتی را نیز در جهت افزایش تهدیدات خارجی تغییر می‌دهد و بی‌ثباتی داخلی را به نشانه‌ای از ضعف و انگیزه‌ای برای تحریکات نظامی خصمانه و خرابکاری داخلی تبدیل می‌کند. بدین ترتیب رفتارهای خصمانه‌ی فزاینده دشمنان که از نقصان سطح مشروعیت و ثبات داخلی ناشی می‌شود، به راحتی ارزش‌های محوری یک ملت را مورد تهدید قرار می‌دهد (آزر، ۱۳۷۹: ۱۲۱).

از این رو نظام‌هایی قادر به حفظ تعادل و پایداری خود خواهند بود که توان بازتولید مشروعیت و عناصر و شاکله‌های مختلف آن را داشته باشند. در این بین مطمئناً مدارس از نقش بی‌بدیلی برخوردارند و سهم به‌سزایی در شکل‌گیری و تکوین طرز تلقی مردم نسبت به

نظام سیاسی دارند. به همین سبب چنانچه مدارس موفق به آموزش صحیح و انتقال فرهنگ سیاسی پویا و فعال به دانش‌آموزان شوند، در واقع بقا و پایداری نظام سیاسی را تضمین کرده اند. زیرا یک جمعیت آگاه و همسو با نظام سیاسی نسبت به یک جمعیت نا آگاه و بی تفاوت، از توانایی‌های بالفعل و بالقوه‌ی بیشتری برای دفاع و پشتیبانی از ارزش‌های مورد وفاق جامعه و نظام سیاسی برخوردار است و قادر به حمایت همه جانبه از نظام سیاسی خود در برابر دیگران می‌باشد.

بنابراین مدارس، نقش مهمی در نحوه مشارکت مردم، افزایش مشروعیت نظام سیاسی و حفظ شاکله‌های هویت فردی و جمعی افراد حاضر در یک جامعه ایفا می‌کنند و «سرمایه‌های اجتماعی»^۱ را به منظور پشتیبانی از نظام سیاسی هدایت می‌کنند. در این راستا مدارس از روش‌ها و شیوه‌های مختلفی استفاده می‌کنند تا هم به طور مستقیم و هم از طریق راه‌های غیر مستقیم، وظیفه و کارکرد خود را در جهت انتقال فرهنگ سیاسی، ارزش‌ها، اصول و اهداف حاکم بر نظام سیاسی ایفا نمایند. به عنوان نمونه «کتاب‌های درسی»، حلقه‌ای از زنجیره‌ی بلند آموزش است که کارکرد مناسب آن در کنار سایر عوامل می‌تواند فرآیند آموزش را به شکل مطلوب و مورد قبولی به پیش ببرد.

در واقع کتاب‌های درسی، آینه تمام نمای فرهنگ، دانش، اطلاعات و طرز تلقی از زندگی در جامعه هستند و آنچه در کتاب‌های آموزشی تهیه و تدوین می‌گردد، در خارج از محیط مدرسه نیز صادق می‌باشد؛ زیرا یکی از پایه‌های اساسی شکل‌گیری آگاهی افراد را شکل می‌دهد و این آگاهی‌ها همواره با فرد خواهند بود. به نحوی که اگر این آگاهی‌ها از اعتبار لازم برخوردار نباشند و به شکل نامطلوب در ذهن فرد جای بگیرند، علاوه بر آنکه اصلاح آن نیاز به انرژی و زمان فراوان دارد، در برخی موارد با ایجاد نگرش منفی، پیامدهای جبران‌ناپذیری نیز بر جای خواهد گذاشت.

از این رو مطالب و محتوای کتاب‌های درسی باید از ویژگی‌های متعددی برخوردار باشد که نه تنها موجب شکل‌گیری نگرشی منفی نشود، بلکه به بازتولید عناصر گوناگون نظام اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیز منجر گردد. به همین سبب کتاب‌هایی که در مدارس مبنای تدریس قرار

۱. Social Capital

می‌گیرند، باید ضمن برآورده ساختن نیازهای علمی، به گرایش‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دانش‌آموزان نیز جهت دهند. بنابراین کتاب‌های آموزشی نقش مهمی در رشد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی افراد دارند و جامعه‌پذیری سیاسی و فرهنگ سیاسی می‌تواند از درون کتاب‌های درسی و دروس مختلف به دانش‌آموزان القا شود. در چنین شرایطی هم نظام سیاسی هزینه‌های کمتری به منظور بازتولید خود می‌پردازد و هم مردم از طریق نظام آموزشی و به صورت غیرمستقیم علاوه بر فراگیری علوم مختلف، در جریان جامعه‌پذیری سیاسی نیز قرار گرفته‌اند.

به هر روی با توجه به آنچه گذشت، یافته می‌شود که مدارس در شکل‌گیری و رشد درون مایه‌های شخصیت فردی نقش مهمی دارند. از این رو به راحتی می‌توان در مدارس، خط مشی‌های ارزشی و فرهنگی و هنجاری نظام سیاسی را درونی ساخت. همچنین از طریق مدارس می‌توان به آموزش مشارکت سیاسی پرداخت و نسل آینده را برای حضوری فعال در عرصه‌های مختلف آماده نمود. به این معنا نظام سیاسی می‌تواند از یک سو با توجه به ربط وثیقی که میان دانش و قدرت وجود دارد و از سوی دیگر با توجه به کارکرد مدرسه به‌عنوان یکی از مهمترین نهادهایی که در روند جامعه‌پذیری سیاسی، نقش مهمی ایفا می‌کند، به بازتولید و حفظ پایداری و بقاء خود پردازد.

در نتیجه نظام‌های سیاسی با تولید دانش مرتبط با قدرت، به ترویج گفتمان مورد نظر خود در جامعه می‌پردازند. این امر که از طریق نظام آموزشی به خصوص مدارس به عنوان یکی از مهمترین نهادهای جامعه‌پذیری، صورت می‌گیرد، علاوه بر ترویج و اشاعه ارزش‌ها، هنجارها، اصول و اهداف نظام سیاسی، از بروز بحران هویت، بحران مشارکت و بحران مشروعیت نیز جلوگیری می‌کند. بدین ترتیب مدارس به عنوان آرام‌ترین، مطمئن‌ترین و مفیدترین راهی که منشأ و موجد تحولات اجتماعی محسوب می‌شود، نقش بی‌بدیلی در بازتولید نظام سیاسی ایفا می‌نماید.

گفتار دوم: مدرسه و بازتولید نظام سیاسی در ایران

شناخت واقعی هر پدیده نیازمند مطالعه و درک بستر و زیربنای آن است. بالطبع بررسی نقش مدرسه در بازتولید نظام سیاسی در ایران نیز از چنین چارچوبی خارج نیست و برای شناخت و درک نحوه عملکرد آن باید به نخستین تاثیرات مدرسه بر فضای اجتماعی و سیاسی ایران پرداخت. به طور کلی تاریخچه تولید علم و اندیشه‌ورزی در ایران، به روزگاران کهن بر می‌گردد و با تاریخ این سرزمین عمیقاً پیوند خورده است؛ به نحوی که طی قرون متمادی گذشته در سرزمین ایران به علم، عالم، دانش و معرفت توجه فراوانی شده است و مراکزی که از کتب و اسناد تاریخی نگهداری می‌کرده‌اند، دارای ویژگی‌هایی بوده‌اند که امروزه همان ویژگی‌ها همچنان مورد توجه متخصصان قرار دارند. از جنبه اعتقادی نیز هم در آئین زرتشت و هم در دین اسلام، علم از جایگاه بسیار رفیعی برخوردار بوده است. به همین دلیل ایران از زمانه‌ای بسیار دور، جامعه‌ای دانامحور بوده است و مردم عقل جمعی و اجماع را می‌پسندیده‌اند. با این حال در طول تاریخ به دلیل فراز و نشیب‌های فرهنگی و تاریخی، به نوعی امتناع اندیشه و فقدان رشد علم در ایران بوجود آمده است.

الف) مدرسه، دانش و قدرت در ایران

به‌رغم آنکه نظام آموزشی در ایران از سابقه‌ای دیرینه برخوردار است، با این حال نخستین انگیزه‌های تشکیل نظام آموزش نوین در ایران به شکست‌های نظامی در برابر عثمانی‌ها و روس‌ها در عهد قاجار باز می‌گردد که طی آن برخی از نخبگان به آموزش علوم متداول و اطلاع از فنون و ابزارهای جدید نظامی تمایل نشان دادند. پس از آن نیز ارتباط با کشورهای دیگر به تدریج نیاز به ایجاد مدارس نوین را آشکار ساخت و بدین ترتیب نخستین مدرسه‌ها شکل گرفتند.

با این حال رواج علوم جدید و افزایش سطح آگاهی عمومی بیش از آنکه در راستای حفظ و بقای نظام سیاسی عمل کند، در جهت مخالفت و بیان اعتراض نسبت به آن حرکت کرد. به نحوی که دانش‌آموختگان در زمره مهمترین افرادی محسوب می‌شدند که در ترویج اندیشه مشروطه‌خواهی و نفی حاکمیت استبدادی شاهان قاجار، گام برداشتند. در واقع هنگامی که

حکام قاجار نتوانستند از عهده‌ی بازتولید مشروعیت سنتی پدرسالار که از درون قبیله به عرصه حاکمیت بسط می‌یافت، برآیند، به واسطه رواج علوم جدید و آشنایی هر چه بیشتر ایرانیان با این علوم، کارکرد خود را از دست دادند. زیرا علوم جدید علاوه بر آنکه ایرانیان را با مظاهر پیشرفت و تمدن غربی آشنا می‌کرد، نقش مهمی در آگاهی و شناخت آنها از نظام‌های سیاسی غربی و کارکرد آنها نیز داشت. از این رو هنگامی مباحث مربوط به مشروطه‌خواهی در ایران رواج یافت که پیش از آن اندیشه‌های مرتبط با قانون‌خواهی و حکومت مشروطه به واسطه علوم جدید، - حداقل در میان روشنفکران - فراگیر شده بود.

در دوره سلطنت پهلوی‌ها نیز علی‌رغم تلاش‌های گسترده‌ای که جهت مدرن‌سازی نظام آموزشی در ایران صورت گرفت، با این حال نظام سیاسی در همسو نمودن نظام آموزشی ناکام ماند. در نهایت نیز عدم توانایی نظام آموزشی در بازتولید نظام سیاسی از طریق ترویج اصول، ارزش‌ها و اهداف شاهنشاهی، نقش مهمی در سقوط رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی ایفا نمود. به عنوان نمونه حکومت پهلوی هیچ‌گاه نتوانست به واسطه مدارس و تولید دانش مرتبط با قدرت، بحران هویت را در ایران ساماندهی کند. بر این اساس اکثر اقدامات و اصلاحات هویتی و فرهنگی رژیم پهلوی با عکس‌العمل‌های منفی مواجه شد. در واقع زدوده شدن محتوا و ظواهر اسلامی از جامعه ایران که توسط رژیم پهلوی و با محوریت «ناسیونالیسم باستان‌گرا»، «شبه مدرنیسم» و «سکولاریسم» انجام می‌پذیرفت، نه تنها کمکی به دوام و قوام ایدئولوژی و نظام شاهنشاهی نکرد، بلکه از سوی انقلابیون به دست‌آویزی جهت مبارزه با رژیم پهلوی نیز مبدل شد. در نتیجه رژیم پهلوی نیز هیچ‌گاه موفق به رواج گفتمانی که به بازتولید نظام سیاسی بپردازد، نشد و همین امر در نهایت پایه‌های سلطنت را به لرزه انداخت.

در این بین پیروزی انقلاب اسلامی که از پایه‌های هویتی و مشارکتی فعالی برخوردار بود، به ایجاد نظام سیاسی مشروعی تحت عنوان «جمهوری اسلامی ایران» منجر شد. از این رو پیروزی انقلاب و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، عملاً این انتظار را بوجود آورد که نظام سیاسی، هدف‌های آموزشی و تربیتی متفاوت‌تر و حتی جامع‌تری را نسبت به گذشته دنبال کند. با این حال بروز جنگ تحمیلی و مسائل و مشکلات ناشی از آن، اجرای طرح‌های بنیادین در سیستم آموزش و پرورش را ناممکن ساخت. در سال‌های بعد از جنگ نیز هیچ‌گاه توجه جدی به امر آموزش و نقش مدارس در فرایند جامعه‌پذیری و انتقال ارزش‌ها و فرهنگ سیاسی صورت

نگرفت. به نحوی که طی سال‌های گذشته بیش از آنکه به محتوای دروس و برنامه‌های آموزشی توجه شود، به شکل و چارچوب نظام آموزشی توجه شده است.

از این رو در حال حاضر که دهه سوم انقلاب به پایان رسیده و جایگاه سیستم آموزش و پرورش در چشم‌انداز ۲۰ ساله کشور مشخص شده است،^۱ باید بیش از پیش مساله تحول در سیستم آموزش و پرورش پی‌گیری شود. به خصوص که شرایط حاضر در نظام آموزش و پرورش کشور از توان محدودی جهت بازتولید نظام جمهوری اسلامی ایران برخوردار است و این امر می‌تواند در آینده‌ی نزدیک، کشور را با دوگانگی‌ها و مشکلات ساختاری فراوانی همراه سازد. چنانکه در حال حاضر نیز عدم کارایی مدرسه در بازتولید نظام سیاسی، موجب شده است که با گذشت سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران از سرمایه‌های اجتماعی خود، سود کافی نبرد و نسبت به تقویت این عامل مهم اهتمام نوزد.

به‌طور کلی جامعه ایران با پیروزی انقلاب، شاهد تحول گسترده‌ای در تمام سطوح سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و بین‌المللی گردید که آن را کاملاً با پیش از انقلاب متفاوت می‌ساخت. علاوه بر این در سه دهه گذشته نیز جامعه ایران شاهد چند مرحله و ظهور گفتمان‌های متفاوت نسبت به یکدیگر بوده است. در واقع هر یک از مراحل، یک گفتمان خاص را نیز به دنبال داشته است. با این حال به جای آنکه گفتمان‌ها از بطن نظام سیاسی برخیزند، از متن و بدنه‌ی جامعه سرچشمه گرفته‌اند و در بسیاری از مواقع دولتمردان را نیز به دنبال خود کشانده‌اند. چنین امری حکایت از عدم کارایی و کارکرد نامطلوب نظام آموزشی در بازتولید نظام سیاسی دارد.

بر این اساس علی‌رغم آنکه مردم ایران همچنان نسبت به آرمان‌های اصلی انقلاب نظیر «استقلال»، «آزادی» و «جمهوری اسلامی» پایبند هستند، با این حال نظام آموزشی و مدارس در ترسیم مجدد ابعاد مفاهیم فوق، موفق عمل نکرده‌اند. به همین سبب نیز جامعه ایرانی در دهه سوم انقلاب از تمایزهای فاحشی نسبت به دهه اول و دوم انقلاب برخوردار شده است. به

۱- سند چشم‌انداز ۲۰ ساله جمهوری اسلامی ایران برای دستگاه‌های برنامه‌ریزی و اجرایی کشور، هم‌به‌عنوان الزام و تکلیف و هم‌به‌عنوان یک فرصت، زمینه‌های مناسب برای تدوین سند ملی در آموزش و پرورش را فراهم ساخته است.

نحوی که در این جامعه، نه تنها بسیاری از ارزش‌ها، اصول و اهداف شهروندان نسبت به سال‌های اول انقلاب تغییر کرده است، بلکه بسیاری از ارزش‌های پیشین به ضد ارزش نیز مبدل شده‌اند. نشانه‌های این امر را می‌توان در رواج قانون‌شکنی، بالا رفتن میزان تعهدات محضری و کنترل افراد، نرده‌کشی بین چهار راه‌ها، حضور پلیس در اکثر میادین و خیابان‌ها، پایین آمدن میزان مشارکت رسمی سیاسی و اجتماعی شهروندان اعم از حضور در انتخابات مجلس و شوراها، عدم رعایت حقوق شهروندی، نزول اعتماد و مشارکت در جامعه و بسیاری از موارد دیگر مشاهده نمود.

ب) آسیب‌شناسی مدرسه و بازتولید قدرت در ایران

در حال حاضر تولید دانش مرتبط با قدرت در ایران از موقعیت مطلوبی برخوردار نیست. این امر به ناتوانی و عملکرد نامناسب نظام آموزشی باز می‌گردد که در برنامه‌ریزی درسی، تامین نیروی انسانی و تجهیزات و امکانات لازم، دارای کاستی‌های اساسی می‌باشد. از این رو در شرایطی که بزرگترین و اصلی‌ترین بخش مولد هر ملت را بخش آموزش شکل می‌دهد، دلایل متعددی کارکرد مدارس ایرانی را به مثابه یکی از مهمترین نهادهای بازتولید کننده نظام سیاسی، با ضعف مواجه کرده است. از این رو در آسیب‌شناسی مدرسه و بازتولید قدرت در ایران می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. افزایش بی‌رویه جمعیت و کمبود امکانات آموزشی: یکی از دلایل ناکامی نظام آموزشی ایران در بازتولید نظام سیاسی به افزایش بی‌رویه جمعیت در سه دهه اخیر و کمبود امکانات آموزشی متناسب با رشد جمعیت جوان باز می‌گردد. بر این اساس نظام آموزشی ایران با کمبود نیروی انسانی، فقدان فضای آموزشی، زمان ناکافی برای آموزش، عدم تامین هزینه‌های آموزشی و مشکلاتی از این قبیل مواجه بوده است. از این رو باید در نظر داشت که در حال حاضر جوانان و نوجوانان از حیث کمی، بزرگ‌ترین و جدی‌ترین گروه جمعیتی کشور را تشکیل می‌دهند و این امر در تاریخ ایران و جوامع معاصر، وضعیت ویژه‌ای محسوب می‌گردد. به نحوی که هم اکنون ایران یکی از جوان‌ترین کشورهای جهان به شمار می‌آید. به همین سبب چنانچه گستره‌ی عظیم نوجوانان و جوانان به نحو مطلوبی ساماندهی نشوند و در روند جامعه‌پذیری آنها خللی

وارد گردد، آینده ایران نیز در ابهام قرار خواهد گرفت. به خصوص که این سنین مهمترین مرحله‌ی زندگی برای کسب هویت نیز محسوب می‌شوند و شخصیتی که تا آخر عمر همراه انسان خواهد بود، در این مرحله شکل می‌گیرد.

۲. دیدگاه سنتی به تعلیم و تربیت: یکی از معضلات نظام آموزشی به طور اعم و مدارس به طور اخص، به دیدگاه آنها درباره تعلیم و تربیت باز می‌گردد. به نحوی که هیچ‌گاه در ایران به این امر مهم توجه نشده که ریشه‌ی بسیاری از مشکلات و معضلات اجتماعی و سیاسی در آموزش نادرست است و با اصلاح رویه‌های آموزشی و محتوی دروس می‌توان پیامدها و بازتاب‌های آن را در جامعه مشاهده نمود. به عنوان نمونه در شرایطی که در کشورهای توسعه یافته، توجه به گذشته و حفظ آثار آن پدیده‌ی چشمگیری محسوب می‌شود، در ایران به رغم برخوردای از گذشته غنی و تاریخ پر بار، هیچ‌گاه کتاب‌ها و برنامه‌های درسی در هویت بخشیدن به دانش‌آموزان موثر نبوده‌اند. به نحوی که اکثر دانش‌آموزان ایرانی تلقی نادرست و تصویر مبهمی از گذشته‌ی تاریخی خود دارند.

۳. به روز و کاربردی نبودن کتب درسی: در حالی که کتاب از جمله مهمترین وسایل برای انتقال مفاهیم و بالا بردن درجات آگاهی فرهنگی و رشد اجتماعی است، کتاب‌های درسی مدارس ایران تلاشی در راستای تحقق اهداف و اصول نظام سیاسی جمهوری اسلامی به عمل نیاورده‌اند. در واقع هم اکنون کتاب‌های درسی مدارس ایران مبتنی بر فلسفه مدون و مصوب آموزش و پرورش جمهوری اسلامی نیستند. بر این اساس علی‌رغم آنکه در ایران هر ساله کتاب‌ها تغییر می‌کنند، با این حال نمی‌توانند تاثیر زیادی در انتقال ارزش‌ها و اصول نظام سیاسی داشته باشند. به همین سبب توجه به فرهنگ، سابقه تاریخی، هویت ملی و مذهبی و ارزش‌های مورد نظر نظام سیاسی باید به عنوان مؤلفه‌های لازم در تدوین کتاب‌های درسی مورد توجه قرار گیرد. در واقع کتاب‌های درسی باید به گونه‌ای تدوین گردند که اگر دو دانش‌آموز در تهران و در یکی از روستاهای دور افتاده، آن را مطالعه می‌کنند، هر دو تلقی یکسانی از هویت و فرهنگ ملی خود داشته باشند. به خصوص که در فرهنگ اجتماعی و سیاسی ایران با دو سطح رفتار شهری و صنعتی از یک سو و رفتار عشیره‌ای، روستایی و سنتی از سوی دیگر مواجه هستیم. از این رو نوعی دوگانگی رفتاری و هویتی میان ایرانیان وجود دارد که باید به تدریج رفع گردد.

بنابراین با توجه به این نکته که کتاب‌های درسی، «کتاب ملی» محسوب می‌شوند، تولید برنامه درسی ملی باید به صورتی باشد که منویات کلان کشور در آن متجلی شود. به خصوص که جامعه ایران از دو ویژگی ممتاز و بی‌بدیل برای جلوگیری از پیدایش بحران هویت، برخوردار است. ویژگی اول به تاریخ غنی و پر بار ایران باز می‌گردد که سرشار از نمادها و اسطوره‌های ملی است و ویژگی دوم به مذهبی بودن ایرانیان ارتباط پیدا می‌کند. به نحوی که ایرانیان همواره افرادی مذهبی بوده‌اند و در حال حاضر نیز با گرایش به مذهب شیعه از تمایزی بی‌بدیل با سایر مسلمانان جهان برخوردار می‌باشند.

۴. فقدان نگاه جامع به آموزش و پرورش: باید نکات مثبت نمادها و اسطوره‌های ملی با علایق مذهبی در هم آمیخته شوند و در امر بازتولید نظام سیاسی جمهوری اسلامی به کار گرفته شوند. زیرا تجربه یک صد سال اخیر ایران نشان می‌دهد که هر نوع تلاش برای القای یکی از ابعاد ملی یا مذهبی به طور تمام و کمال، در نهایت به شکست خواهد انجامید. از این رو با توجه به نزدیکی نهادهای کهن ملی با علایق مذهبی و عدم اختلاف و تمایز فاحش میان آنها، شایسته است که در نظام آموزش نیز توجه کافی به هر دو بعد هویت ایرانیان صورت گیرد.

۵. نگاه نادرست به علوم انسانی: یکی از ریشه‌های ناکارآمدی مدارس در امر بازتولید نظام سیاسی در ایران را می‌توان در نگرش نادرستی جستجو نمود که بر برتری رشته‌های ریاضی و تجربی و کم ارزشی علوم انسانی تکیه می‌کند. بر این اساس همواره در ایران، علوم انسانی به مثابه مهمترین علمی که قادر به بازتولید نظام سیاسی و دانش مرتبط با قدرت است، در جایگاه نامناسبی قرار داشته است. به نحوی که ریاضیات و علوم تجربی همواره بر رشته‌های انسانی ترجیح داده شده است. به همین سبب همواره دانش‌آموزانی که معدل بالاتری داشته‌اند، وارد رشته‌های ریاضی و تجربی شده‌اند و دانش‌آموزانی که از سطح پایین تری برخوردار بوده‌اند، ناگزیر به انتخاب رشته‌های انسانی شده‌اند.

در نتیجه در جامعه نیز رشته‌های ریاضی و تجربی اهمیت خاصی یافته‌اند و این امر موجب تشویق دانش‌آموزان مستعدتر برای ورود به رشته‌های ریاضی و تجربی شده است. همچنین دانش‌آموزانی که در رشته‌های ریاضی و تجربی تحصیل می‌کنند، نسبت به دانش‌آموزان رشته‌های انسانی، از منزلت بیشتری برخوردار هستند. عوامل فوق باعث شده که از یک سو علوم انسانی از جایگاهی نامناسب برخوردار باشد و از سوی دیگر بهترین سرمایه‌های فکری

جامعه از حوزه علوم انسانی خارج شوند. در نتیجه طی سال‌های گذشته، همواره علوم انسانی به مثابه علمی که نقش اصلی در بازتولید نظام سیاسی را برعهده دارد، تضعیف شده است. بنابراین تقویت علوم انسانی به مثابه علمی که از نقش بیشتری نسبت به علوم ریاضی و تجربی در انتقال ارزش‌ها، اصول و اهداف نظام سیاسی برخوردار است، یکی از ضرورت‌های نظام آموزشی و مدارس ایرانی به شمار می‌آید.

۶. فقدان سند راهبردی در امر آموزش: یکی از نکاتی که باعث ضعف مدارس در بازتولید نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران شده است، عدم تدوین برنامه و فلسفه ای مکتوب به عنوان سندی راهبردی در نظام آموزشی ایران می‌باشد. از این رو در ایران همواره ابهامات و کلی‌گویی‌هایی در تدوین و تدارک هدف‌های آموزش و پرورش وجود دارد. علاوه بر این در بسیاری از اوقات مدارس نیز هدف‌های آموزش و پرورش دوره تحصیلی مدرسه خود را با دقت مطالعه نمی‌کنند و نمی‌توانند به درک مشترکی از اهداف عالی نظام سیاسی برسند. مهمترین علت این مشکل را باید در فقدان فلسفه مکتوب و مستند در نظام آموزش و پرورش ایران جستجو نمود. به نحوی که فلسفه آموزش و پرورش باید با جهت‌دهی مناسب فضای خلاقیت، نوآوری و تولید فکر را به مدارس برگرداند تا در نهایت به بازتولید نظام سیاسی و توسعه پایدار در کشور منجر شود.

از این رو تا زمانی که هدف‌های آموزش و پرورش از صراحت و شفافیت کافی برخوردار نباشد، امکان دستیابی به توافق و وفاق جمعی در مدارس، میسر نخواهد شد و آنچه که تدریس می‌شود، صرفاً مجموعه‌ای از علوم است که نقش زیادی در فرآیند جامعه‌پذیری افراد و بازتولید نظام سیاسی ایفا نمی‌کند. به همین سبب برنامه‌های درسی باید با نظام اصول، اهداف و ارزش‌های جمهوری اسلامی و ضرورت‌های جامعه ایران، انطباق و هماهنگی منطقی داشته باشند. در چنین شرایطی می‌توان نسبت به آینده‌ی بازتولید نظام سیاسی و انطباق آن با جامعه ایرانی خوشبین بود.

از این رو با توجه به این نکته که بسیاری از کشورها علاوه بر حوزه‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی، در حوزه تعلیم و تربیت نیز برنامه‌های استراتژیک توسعه طراحی کرده و مبنای

تصمیم‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌ها و هدایت خود قرار داده‌اند،^۱ شایسته است که در ایران نیز چنین برنامه‌ی بلند مدتی تدوین گردد تا تغییر و پالایش نظام فکری وارداتی در آموزش و پرورش به عنوان سنگ زیربنای توسعه و پیشرفت همه جانبه کشور مد نظر قرار گیرد. بنابراین باید در ایران برنامه درس ملی، طرح و تدوین گردد و در این برنامه علاوه بر رشد علم و دانش، به بازتولید نظام سیاسی نیز توجه شود و نیازهای لازم برای شکل‌گیری هویت اجتماعی نسل‌های آینده برطرف شوند. در این راستا تدوین سند ملی آموزش و پرورش تا حد زیادی می‌تواند راهگشا باشد و مبنای هرگونه تحولی در آینده نظام جمهوری اسلامی تلقی گردد. به همین سبب سند ملی آموزش و پرورش باید به نحوی تدوین گردد که حفظ عناصر اصلی هویت ملی و آرمان‌های اسلامی و همچنین بازتولید ارزش‌ها، هدف‌ها، چشم‌اندازها و راهبردهای جمهوری اسلامی را در نظر گرفته باشد.

به هر روی با توجه به آنچه گذشت، برای ارتقا جایگاه و نقش مدارس در بازتولید نظام سیاسی از یک سو باید مشکلات مربوط به ساختار نظام آموزش نظیر نیروی انسانی، فضای آموزش، هزینه‌های آموزش و... را مرتفع ساخت و از سوی دیگر با نگرشی نوین به محتوای کتاب‌ها و دروس آموزشی نگریست. ضمن آنکه باید ویژگی‌های متمایز کننده نظام جمهوری اسلامی ایران از سایر نظام‌های حاکم بر سرزمین ایران و همچنین سایر نظام‌های موجود در جهان مورد نیز توجه قرار گیرد. زیرا اساساً انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ به دلیل خواست عمومی برای انجام تغییرات بنیادی در نظام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی صورت گرفت. از این رو تأکید بر ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی تا حد زیادی می‌تواند دانش‌آموزان را با نظام جمهوری اسلامی و اهداف آن آشنا سازد. به ویژه با توجه به این نکته که حضور حداکثری مردم در انتخابات و سایر عرصه‌های سیاسی، یکی از راهبردهای نظام جمهوری اسلامی است، بنابراین می‌توان با آموزش صحیح و مناسب در راستای ارتقا مشارکت سیاسی، حرکت نمود و فرهنگ

۱- کشورهای کره جنوبی، هند، تایلند، مراکش و اردن از جمله کشورهایی هستند که دارای برنامه‌های راهبردی و سند ملی توسعه در حوزه تعلیم و تربیت می‌باشند. علاوه بر این اهمیت تدوین برنامه‌های راهبردی ملی در عرصه‌های تعلیم و تربیت به حدی است که یونسکو در سال ۲۰۰۱ از کشورها خواست که سند ملی «آموزش برای همه» را تهیه کنند.

سیاسی تبعی مردم ایران را به یک فرهنگ سیاسی فعال و مشارکتی مبدل نمود. زیرا مشارکتی به دوام و قوام نظام سیاسی می‌انجامد که ارادی و آگاهانه باشد. همچنین در شرایطی که مشارکت فعال شهروندان در امور سیاسی، نشانگر سلامت سیاسی جامعه است و این امر می‌تواند به عنوان مکانیسمی برای بازتولید نظام سیاسی تلقی شود، با این حال نگرش‌های ذهنی خاصی نظیر پیشداوری، جزم و جمود، تقدیرگرایی، خرافه‌پرستی، هم‌رنگی با جماعت، تلقین‌پذیری، القای‌پذیری، تقلید (از جنبه روانشناختی) در برابر تحقیق و خلاقیت، خردستیزی، تعبد، شخصیت‌پرستی، تعصب، تجربه‌گریزی، ظاهرنگری، قناعت به اندک در برابر کار و تلاش، دنیاگریزی در برابر دنیاگرایی، استبداد، ستم‌پذیری و تسلیم، پنهان‌کاری، بی‌قانونی، ترس از آینده، تفرد و عدم اعتماد افراد به یکدیگر و... که آگاهانه یا ناآگاهانه در ایرانیان راسخ شده‌اند، موانع مهمی در امر مشارکت سیاسی محسوب می‌شوند. به‌عنوان نمونه «تقدیرگرایی» همچون مجموعه باورهایی که دارای ویژگی‌ها و خصایص به خصوصی است، در جامعه ایرانی رواج دارد و بر اساس اعتقاداتی که افراد در مورد بداقبالی یا خوش اقبالی خود و دیگران دارند، اتفاقات مختلف را به حوزه‌ی خارج از مکانیزم و در واقع به بخت و اقبال خویش ارجاع می‌دهند. بدین ترتیب باورهایی رواج می‌یابد که طی آن افراد به جای جستجو درباره علت هر عمل، آن را پدیده‌ای از پیش تعیین شده می‌دانند و تلاش برای اصلاح و یا بهبود آن را کاری بیهوده فرض می‌کنند.

این در حالی است که می‌توان از طریق مدارس بر جامعه‌پذیری و فرهنگ‌سیاسی مردم، تاثیر به‌سزایی گذاشت و بسیاری از نگرش‌های ذهنی و عملی را تغییر داد.

نتیجه‌گیری

رشدیابی، کمال‌جویی و شکوفایی قابلیت‌های انسان تنها در بستر زندگی اجتماعی امکان پذیر است. بخش اعظم زندگی اجتماعی نیز با نظام آموزش و پرورش درگیر است. از این رو در حال حاضر از نظام آموزشی به خصوص مدارس به عنوان فرآیند منظمی یاد می‌شود که علاوه بر تقویت و گسترش اطلاعات، مهارت و نگرش‌های دانش‌آموزان، به طور هدفمندی به انتقال ارزش‌ها، اصول و اهداف نظام سیاسی نیز می‌پردازد. در واقع نهادهای آموزشی به خصوص

مدارس به عنوان نهادی زیربنایی و شخصیت‌ساز، از حساس‌ترین و مهمترین دستگاه‌ها در عرصه بازتولید نظام سیاسی محسوب می‌شوند. زیرا با توجه به خیل عظیم دانش‌آموزان به مثابه آینده‌سازان کشور، هر تغییر و تحولی در آن موجب دگرگونی عمیق در گستره جامعه می‌شود.

ضمن آنکه نباید از یاد برد آموزش و پرورش به عنوان مردمی‌ترین نهاد دولتی، فصل مشترک مردم با دولت نیز محسوب می‌شود و می‌تواند نقش مهمی در فرآیند جامعه‌پذیری و انتقال ارزش‌های نظام سیاسی به جامعه ایفا نماید. از این رو در عصر حاضر، مدرسه با نقش تعیین‌کننده‌ای که در تکوین و تنفیذ هویت‌های جمعی، جنسیتی، گروهی، قومی، ملی و دینی دارد، وظیفه‌ی انسان‌پروری و ملت‌سازی را بر عهده گرفته و تکوین سرمایه‌های اجتماعی را سرلوحه‌ی برنامه‌های خود قرار داده است. در نتیجه مدرسه می‌تواند با آموزش صحیح و استفاده از روش‌های خاص، مسائلی از قبیل تربیت شهروند مسوولیت‌پذیر، افزایش مهارت‌های زندگی اجتماعی، تقویت اراده جمعی در انجام کار گروهی و... را عملی سازد. در واقع مدارس به عنوان تربیت‌کننده‌ی نسل‌های آینده باید در مسیر تحول‌سازنده جامعه فعال‌تر شوند و بر اساس نیازهای نوپدید ملی و بین‌المللی، نقش خود را در بازتولید نظام سیاسی ایفا نمایند.

با این حال هم‌اکنون مشکلات ساختاری و محتوای دروس ارایه شده در آموزش و پرورش به خوبی از عهده انتقال ارزش‌های مورد حمایت نظام جمهوری اسلامی ایران بر نمی‌آیند و این امر بازتولید نظام سیاسی را با مشکلات متعددی مواجه نموده است. در واقع روش‌هایی که تاکنون در مدیریت مدارس ایران به کار گرفته شده، در بازتولید نظام سیاسی ناکارآمد بوده است. دلیل اصلی این امر را باید در برنامه‌ریزی و مدیریت غیرعلمی، سیاسی شدن و رقابت احزاب در آموزش و پرورش به جای نگاه کارشناسانه، کمبود توجه به نیروی انسانی، عدم نگاه نظام‌مند و فقدان ارتباط منسجم بین عناصر مختلف در نظام آموزش و پرورش به همراه بی‌توجهی به علوم انسانی به مثابه علمی که نقش مهمی در فرآیند جامعه‌پذیری ایفا می‌کند، جستجو نمود.

بنابراین مشکلات و معضلات فوق‌باعت شده که نظام آموزشی از کارکرد صحیح خود بازماند و در بازتولید نظام سیاسی نقش نامناسبی داشته باشد. به نحوی که ادامه‌ی این روند می‌تواند موجب پدیدار گشتن بحران‌های مشارکت، مشروعیت و هویت در بین جوانان و نسل‌های آینده کشور گردد. از این رو شناخت فرصت‌ها، تهدیدها، ضعف‌ها و قوت‌های نظام

آموزش و پرورش به همراه تدوین برنامه‌ی مدون درسی که مسبوق به ملاک‌ها و موازین تعلیم و تربیتی مورد پذیرش و توافق در جمهوری اسلامی ایران باشد، از جمله مهمترین ضرورت‌های نظام جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود. در این راستا نظام جمهوری اسلامی می‌تواند به تدوین سند رسمی یا فلسفه مدون آموزش و پرورش در ایران مبادرت ورزد. در این سند رسمی یا فلسفه مدون آموزش و پرورش باید مجموعه هدف‌هایی معین شوند که جهت‌گیری فرد را در مورد مسایل اساسی معنوی و مادی، فرهنگی، تربیتی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی با نظام حاکم همراه سازند.

در واقع نظام سیاسی ایران باید از طریق نظام آموزشی و به خصوص مدارس، فرآیند جامعه‌پذیری را به نحوه دلخواه و مطلوب، هدایت کند و به بازتولید ارزش‌ها، اصول و اهداف مورد حمایت خود پردازد. در این چارچوب سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان و مجریان باید هدف خود را جامعه‌پذیری مردم در راستای بازتولید نظام سیاسی قرار دهند. بر این اساس ترویج همبستگی و یکپارچگی اجتماعی، مسئولیت‌پذیری و وظیفه‌شناسی، مشارکت عمومی در امور سیاسی و اشاعه بنیان‌های مشروعیت‌زا برای نظام جمهوری اسلامی ایران از جمله مواردی محسوب می‌شوند که باید سرلوحه‌ی برنامه‌ریزی جدید برای مدارس قرار گیرند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

آزر، ادوارد. ای (۱۳۷۹). امنیت ملی در جهان سوم، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

بشیریه، حسین (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: نشر نی.

----- (۱۳۸۴). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران. تهران: نشر نگاه معاصر.

پای. لوسین و دیگران (۱۳۸۰). بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه غلام رضا خواجه سروی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی

پای، لوسین (۱۳۸۳). فرهنگ سیاسی؛ در دایره المعارف دموکراسی، ترجمه محبوبه مهاجر، انتشارات وزارت امور خارجه.

توسلی، غلام عباس (۱۳۸۶). جامعه و آموزش و پرورش. تهران: نشر علم.

- راش، مایکل (۱۳۷۷). **جامعه و سیاست؛ مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی**، ترجمه منوچهر صبوری. تهران: سمت.
- شارع پور، محمود (۱۳۸۵). **جامعه‌شناسی آموزش و پرورش**. تهران: نشر سمت.
- صبوری، منوچهر (۱۳۸۱). **جامعه‌شناسی سیاسی**. تهران: نشر سخن.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۵). **بنیادهای علم سیاست**. تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۵). **جامعه‌شناسی**، ترجمه حسن قاضیان. تهران: نشر نی.

ب) منابع انگلیسی

- Blass, R. (۲۰۰۷). **“Schools and Socialization”**. Political Culture and Socialization. (۴ January).
- L.B. Becker, M.M. (۱۹۷۵). **“Family Traditions”**. In S.C. (Ed.), **Political Communication: Issues and Strategies for Research**. New York: Praeger.
- Milbrath, Lester W. (۱۹۷۷). **Political Participation**. Rand Mc. Nelly College Publishing Company.
- Tormey, R. (۲۰۰۶). **Social and Political Education in Senior Cycle**, Dublin: TASC at New Island Books. Department of Foreign Affairs.
- Varkey, K. (۲۰۰۳). **Political Theory: A Philosophical Perspective**. Indian Publishers Distributors

